

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
۰۶ نومبر ۲۰۱۷

نفیر شهادانه "آزادی و عدالت" از گلوی تسلیم طلبان ابن الوقت

۲

تا فقر و غنا با هم در کشمکش و جنگ اند
اولاد بیـــــنـــــسی آدم آسوده نســـــواهد شد
"فرخی یزدی"

به عاریت گرفتن نام "ساما"

در پیشگفتار این مقاله گفتیم که "اعلامیه"، از آغاز تا انجام غلط، انحرافی، "تجدید نظر طلبانه" و تراوشی از تفکر لیبرالی سرمایه دارانه است. لذا، ما بخش های آن را به طور جداگانه زیر ذره بین جهان بینی علمی - که اصل بنیادین آن مبتنی بر "جست و جوی حقیقت بر اساس واقعیات" است - قرار داده و به معرض قضاوت خوانندگان ارجمند می گذاریم.

نویسنده، عنوان "اعلامیه" را (ساما صدای آزادی و عدالت) انتخاب نموده که هم محتویات مندرج در آن با خط "سامائی" مغایرت فاحش دارد و هم وصف "صدا" نمی تواند به تنهایی - بیانگر هویت و صبغه "ساما" باشد. مبرهن است که: نباید از روی اوصافی که یک شخص و یا یک جریان خود را با آن متصف نموده و یا بنماید، و یا لباس مجللی که پوشیده و القاب پرآب و تاب که بر خود گذاشته، در باره اش قضاوت کنیم. آن طور که به مصداق ضرب المثل "زاغ بانشستن برشاخه گل بلبل نمی شود"، بدانگونه صرف با عاریت گرفتن نام "ساما" و خود را "سامائی" شمردن، و سیمای آلوده به انحرافات خود را به پشت تذکار اعتبار معنوی جانیازان متهور و خوشنام، کادر ها و رهبران مشهور "ساما" پوشاندن؛ کسی "سامائی" نمی شود. "سامائی" کسی می تواند باشد که اصول و مبانی بنیادی (اندیشه و خط مشی سیاسی) "ساما" را بپذیرد و پایبند و متعهد به تطبیق و اجرای آئین تشکیلاتی آن بوده و عملاً در صدد اجرای وظائف مطروحه سیاسی به خاطر تحقق اهداف (حداقل و حداکثر) و آرمان گرامی آن باشد.

سازمان یک پدیده اجتماعی است که به طور آگاهانه هماهنگ شده و دارای حدود و ثغور (آئین نامه) مشخصی بوده و برای تحقق هدف و یا اهدافی، بر اساس یک سلسله مبنایی دائمی فعالیت می کند. سازمان ها به مثابه ابزاری برای انجام اهدافی که دستیابی به آن ها به تنهایی امکان پذیر نیست، پی ریزی می شوند. "ساما" نیز - که به اساس نیاز زمان بالضرور به مثابه یک سازمان سیاسی - نظامی عرض وجود کرد - در برنامه خود اهداف کوتاه مدت و دراز مدت خویش را مشخص نموده است: "ساما" مصمم است در خلال تحقق برنامه فوق در مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک تراز نوین، راه تکامل جامعه را به سوی گذار به جامعه فارغ از بهره کشی و ستم طبقاتی و ملی باز کند و بنابر این، رهبری طبقه کارگر را در انقلاب ملی - دموکراتیک تراز نوین و سیادت طبقه کارگر را در مرحله گذار به جامعه بدون طبقات، شرط اساسی تحقق برنامه حداقل و حداکثر خود می داند. "ساما" در راه رسیدن به این اهداف، انجام وظائفی را پیش روی خود قرار داده و برای تحقق آن از وسائل و ذرایع متعدد و درخور لزومی استفاده می نماید. مثلاً: به منظور روشنگری و انتقال آگاهی به مردم، توده های سازمانی، هواداران و اعضای خود و برای تبلیغ و ترویج راهکار های سیاسی متخذه خود، لزوم ایجاد یک ارگان نشراتی را - که بتواند مشی سیاسی سازمان را به همگان برساند - به نام "صدای آزادی" از اهم امورش دانسته است. لذا آوردن وصف "صدای آزادی" به ارگان های نشراتی "ساما" که آگاهی و مشی سیاسی سازمان را بی وقفه به همگان برساند، کاملاً بجا است؛ ولی استفاده این وصف برای سازمان می تواند موجب تعبیر محدودیت و وظائف نیز شود.

اما در مورد "عدالت" باید گفت که: کدام عدالت؟! اکنون در این بازار مکاره، هیچ کسی نیست که صدای "عدالت اجتماعی" سر نداده باشد! در حقیقت مفهوم عدالت یک مفهوم طبقاتی است و اگر طبقات اجتماعی وجود نمی داشت، مفهوم عدالت نیز قابل درک نبود. بدیهی است که با نابودی امتیازات و تفاوت های طبقاتی مفهوم عدالت نیز زوال می یابد. لذا در اوضاع و شرایط کنونی، خواست عدالت باید صبغه طبقاتی و جانبدارانه داشته باشد. خواست عدالت ناب دروغ محض است. در واقع ناقضان اصلی عدالت در کشور ما، استعمارگران اشغالگر و مرتجعان مستبد و استثمارگر بومی اند که شما سر در آخور آن ها دارید و برای توجیه حضور اشغالگرانه آن ها کمر همت بسته اید. بدین ملحوظ است که عَلم نمودن شعار "آزادی و عدالت" از جانب شما مضحک و شیدادانه به نظر می آید. زیرا بردگان و خادمان استعمارگران تاراجگر و قاتل توده های ستمکش کشور ما به مثابه نماد سجد، تسلیم و خیانت نمی توانند منادیان «آزادی و عدالت» حتی به مفهوم عام و مبهم آن باشند؛ زیرا قاغ قاغ زاغ و زغن لجن خوار و نفیر جغد شب پر فراز و ویرانه، نوای دل انگیز بلبل خوش الحان نیست.

نویسنده "اعلامیه" پس از پرت و پلاگوئی و سخن پراگنی بی ربط و تقلای ناموفق در ارائه "ادبیات پرزرق و برق" و استفاده از واژه های فریبنده و جذاب - که این گونه بازی با کلمات باعث گمراهی دیگران می گردد و از طرف دانشمندان بزرگی تقبیح شده است - از "جهان غرب" گله دارد که:

"افغانستان را که تا دیروز جگرگوشه خود می خواندند، به فراموشی سپردند. گویا به پاس این همه زحمات مردم افغانستان و جمع و جورکردن اوضاع لازم بود تا گورستان تاریخ را دو باره مرور کرده و از میانش نیروی سیاسی در قد و قامت "تحریک طالبان" را شایسته کشور ما دانسته و آن را به مثابه لطفی در حق پاکستان و تحفه نی [تحفه ای] برای وطن ما سخاوتمندانه پیشکش نمایند". (ص ۷)

اگر چه "حکیم جی" خواسته است که از هنر ادبی طنز- " که عدم تناسب در عرصه های مختلف اجتماعی را که در ظاهر متناسب به نظر می رسند، نشان می دهد" - استفاده نماید؛ اما افسوس به حالش که در انجام تظاهر به این امر، چندان مهارتی نداشته است. زیرا که تعبیر "لطفی در حق پاکستان" نه یک تناسب ظاهری، بلکه تناسب واقعی است.

"حکیم جی"، بدون آن که اسباب و علل "به فراموشی سپردن افغانستان" را متذکر شود، از امپریالیسم جهانی انتظار لطف و مرحمت در بدل زحمات مردم افغانستان را داشته است. اما شاید به جواب این سؤال درماند که: توجه امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالات متحده آمریکا - در هنگام جنگ ضد روسی - چی گلی را بر سر "جگرگوشه" اش زده بود که اکنون "حکیم جی" در حسرتش غبطه می خورد و می سوزد؟

حقیقت تلخ این است که: امپریالیسم آمریکا که در جریان جنگ ضد روسی به نیرو های هم سرشت، وابسته و متمایل به خود (مانند احزاب اخوانی پیشاوری، میانه گرایان مذهبی سنتی و نمایندگان سیاسی سرمایه دار کمپرادور وابسته به غرب) به این امید مساعدت و معاضدت بی دریغ نمود که پس از شکست و خروج نیرو های سوسیال امپریالیسم، بتواند دولتی به دلخواه خود - که مقاصد شوم استعمارگرانه اش را یدک کشد - به وجود آورد. ولی این مأمول از یک سو به نسبت اختلافات و تضاد های درونی این گروه ها (به خاطر گرفتن قدرت بلامنازع) که در جریان جنگ با روس همدیگر خود را بی محابا به قتل رسانده بودند و از سوی دیگر به اثر دخالت اهریمنانه و مغرضانه دول و محافل مرتجع منطقه، به مشکل مواجه گردید. در پیامد این دخالت ها، کاریکاتور مضحکی از دولت "مجاهدین" عرض وجود کرد که نه به درد خود خورد و نه کارآمد تعمیل اهداف استعمارگرانه ارباب امریکائی خود بود. به تعقیب این رویداد، پس از فروپاشی "اتحاد جماهیر شوروی"، دغدغه و نگرانی امریکا نسبت به قضیه پیشروی شوروی تفاوت پیدا کرد و انگیزه جنگ سرد از بین رفت. امریکا به منظور محقق شدن نظم نوین جهانی، در هوای تکتازی بر جهان افتاد. حرص و آز دست یافتن به پایگاه های هسته نی آسیای مرکزی چون دایکانول قزاقستان، چاه های با ظرفیت عظیم گاز ترکمنستان و کنترل اقتصاد آسیای مرکزی و اروپای شرقی؛ مهم ترین دل مشغولی انحصارات امریکائی و اروپائی را تشکیل می داد. لذا بعد از خروج نیرو های شوروی از افغانستان تا سال ۱۹۹۴ یک "دوره فترت" که طی آن، به اصطلاح مروج سیاسیون آن هنگام، "افغانستان به فراموشی سپرده شد"، عرض وجود کرد.

پس از یک سلسله نوسانات و دگردیسی ها، بالاخره زمینه جدیدی که مبداء تکامل بعدی گردید، به دست آمد. و آن وقوع بمب گذاری ها در سفارت های امریکا در کینیا و تانزانیا و به تعقیب آن حدوث واقعه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱، انگیزه ای شد که زمینه وحدت نمایندگان سیاسی متمایل و وابسته به غرب، بالاخص به امریکا را تمهید نمود و به بیان دقیق تر به واسطه امریکا فراهم شد. در واقع مبداء جدید این حرکت سازشی بود میان سرمایه دار کمپرادور، زمین داران بزرگ فئودال و تازه به دوران رسیده ها. این فئودالان که زمانی با نمایندگان تجار دلال برخورد لجوجانه و خصمانه داشتند و در ترکیب دولت سهمی برای شان فائل نبودند، در شرف مبدل شدن به فئودالانی بودند که متمایل به برقراری رابطه سودجویانه با سرمایه دار کمپرادور شدند. آن ها توأم با رها کردن برخی عادات فئودالی، گرایش و تمایل به سرمایه دار شدن ("بورژوا-فئودال") را پیدا نمودند و ارزش پول را شناخته و در صدد "سفید" نمودن پول های "سیاه" خود شدند. آن ها به خاطر به دست آوردن پول، اقدام به کشت کوکنار و تولید فرآورده های آن نموده و در ضمن به اشتغال تجارت (قاچاق) آن نیز مبادرت ورزیدند. آن ها با غصب املاک دولتی و ملکیت های شخصی و فروش آن، پول های گزاف و هنگفتی به دست آوردند (املاکی که به تازه به دوران رسیده ها واگذار می گردید، یا بهتر همان است که گفته شود: غصب می شد، زمینه بورژوا - فئودال شدن را فراهم نمود). لذا بخشی از مالکان بزرگ به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خویش آماده این همکاری گردیدند. بر این اساس بود که سازش کنفرانس بن اول - سال ۲۰۰۱ - به سهولت عملی گشت. بهترین غرامت های سیاسی، کسب مقامات دولتی، درآمد های بادآورده و حقوق های گزاف تنها در صورتی می توانست در اختیار خانواده های مالکان بزرگ، قومندان های جهادی و جنگ سالاران باقی بماند که آن ها به منافع سرمایه دار کمپرادور و حامی شان (امپریالیسم اشغالگر) به حد کافی توجه می کردند. این منافع اقتصادی بسیار مهم بود. سیاست عمومی کشور در تحلیل آخر بر پایه آن تعیین می شد. مالکان بزرگ این را هم به خوبی درک می کردند که کسب موفق اقتصادی بهتر و استفاده جوئی های رو به تزاید آنان تا به چه حد به رشد اقتصاد کمپرادور وابسته است. بنابر این، طوق اطاعت را به گردن انداخته و یوغ اسارت را به قیمت برآورده شدن منافع اقتصادی خویش، بر گردن خود و ملت گذاشتند. با این توضیح فشرده، شاید "حکیم جی" فهمیده باشد که علت "به فراموشی سپردن جگر گوشه شان" چه بود، تا دیگر حسرت به فراموشی نسپردن را نخورند. و از این بابت خیال شان به خاطری راحت باشد که: موقعیت جنو- اکونومیک و جنو- پولیتیک افغانستان - برای متحقق شدن برنامه ستراتیژیک هژمونی بر جهان - به امپریالیسم امریکا این اجازه را نمی دهد که "جگرگوشه" اش را فراموش کند!

"حکیم جی" پس از خواب زمستانی عربده کشان می گوید: "استقلالیت و خودارادیت ملی ما پس از سقوط حاکمیت جبپارانه و قرون وسطانی طالبان در کنفرانس بن المان دستخوش بازی ها، معاملات و تحرکات بین المللی شده و در غیاب اراده و نظر ملت افغانستان و نمایندگان واقعی آن ها ذبح گشته و لگدمال گردید. که نتایج و پس لرزه هایش تا کنون بر سرنوشت وطن و هم

وطن به صورت دردناکیز مستولی بوده . نه تنها به آزادی، ثبات، استقلال و توانائی ملموسی قرین نگشتیم، بل با حضور و استقرار دو باره نیرو های بیگانه، تمامی مقدرات و حاکمیت ملی ما زیر سوال رفته و در چنبره تصامیم و برنامه های بیرونی قرار دارد".

در حالی که پس از اشغال افغانستان توسط نیرو های امریکائی و متحدانش (در ۷ اکتوبر ۲۰۰۱)، در درون "ساما" اختلاف اساسی و مهم روی همین نکته بروز کرد. اکثریت اعضای متعهد، در پرتو اصول عام اندیشه پیشرو عصر و با اعتقاد به خط مشی فکری - سیاسی بنیان گذاران "ساما"، کشور عزیز ما را اشغال شده و طبعاً مقدرات، استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت ملی ما را کاملاً از بین رفته و هکذا "کنفرانس بن اول" را توطئه مزورانه به خاطر اغوای جهانیان از بابت اشغال غدارانه افغانستان می دانستند؛ "اعلامیه" نویس و همپالگانش زیر سایه افکار نولیبرالی نظریه پردازان و مدافعان نظام سرمایه، تئوری تسلیم طلبانه عمده بودن تضاد بافئودالیسم و مُماس با امپریالیسم را موعظه می کردند و چنین "ارشاد" می فرمودند که "حضور قوای نظامی تحت نام اتحاد بین المللی برای مبارزه با تروریسم" مجوز شورای امنیت سازمان ملل را با خود دارند، پس نمی توان گفت که کشور ما اشغال شده است. زیرا که این نیرو ها به خاطر تمهید فضای دموکراتیک، انکشاف و مدرنیزاسیون مستقر شده اند. و کنفرانس بن را - که اکنون سالوسانه مذمت نموده اند - به مثابه "آب حیات" و "فرصت طلائی" اذعان داشتند. این تسلیم طلبان منحرف در آن موقع، بی شرمانه می گفتند که ما باید فرصت را مغتنم شمرده، برای سرکوب فنودالیسم نیرومند و کهنسال، نیروی خود را با آن ها (اشغالگران) همآهنگ سازیم. بالطبع، مرکز ثقل عمده کار سیاسی را به جای بسیج خلق به منظور طرد تجاوز، مقاومت به ضد اشغالگران و تمهید و تدارک یک جنگ آزادیبخش ملی؛ به گنداب ایجاد حزب علنی، اشتراک در فعالیت های دموکراتیک کذائی، سهم گیری در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری، همدست و همنا شدن با دولت مونتاز شده کنفرانس بن و موجه پنداشتن حضور اشغالگران متمرکز نمودند...!

ادامه دارد